

هزار و یک شب

جلد ۱

www.ketab.ir

نویسنده
عبدالطیف طسوجی

محبوبه غلامی
فرشاد هاشمی زاده فروزان

سرشناسه	: غلامی، محبوبه، ۱۳۶۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: هزار و یک شب/محبوبه غلامی، فرشاد هاشمی زاده فروزان؛ مشاور علمی علی اصغر طاهری صفی آبادی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات پرثوا؛ تهران: آواز علم، ۱۴۰۳ -
مشخصات ظاهری	: ج. ۱
شابک	: دوره: 3-15-4915-622-978؛ ج. ۱: 5-11-4915-622-978
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر اقتباسی از کتاب "هزار و یک شب" است.
موضوع	: هزار و یک شب -- اقتباس ها
موضوع	: Arabian nights -- Adaptations
موضوع	: داستان های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	: Young adult fiction, Persian -- 20th century
شناسه افزوده	: هاشمی زاده فروزان، فرشاد، ۱۳۶۶ -
رده بندی کنگره	: طاهری صفی آبادی، علی اصغر، ۱۳۶۴ -
رده بندی دیویی	: ۴۲۴۹۹۱۳
شماره کتابشناسی ملی	: [ج ۸/۳۴۸] ۶۲۰۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: ۹۷۴۷۳۳۳
	: فیبا

مرکز پخش: ۰۹۳۰۲۴۳۴۵۰۹

هزار و یک شب (۱)

نویسنده: عبدالطیف طسوجی

محبوبه غلامی - فرشاد هاشمی زاده فروزان

مشاور علمی: دکتر علی اصغر طاهری صفی آبادی

ناشر: پرثوا

ناشر همکار: آواز علم

لیتوگرافی: رایپید گرافیک

چاپ: اطلس

نوبت چاپ اول ۱۴۰۳

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۵-۱۱-۴۹۱۵-۶۲۲-۹۷۸

شابک دوره: ۳-۱۵-۴۹۱۵-۶۲۲-۹۷۸

مقدمه

میرزا عبداللطیف، فرزند یکی از مجتهدان به‌نام تبریز، از مردم تسوج آذربایجان و ساکن تبریز بود. عبداللطیف تسوجی در سال ۱۲۹۵ قمری به دستور بهمن‌میرزا قاجار با همراهی محمدعلی اصفهانی (وی برای جای‌گذاری اشعار عربی با اشعار فارسی همکاری داشت) ترجمه‌ی کتاب الف‌لیله‌ولیله را آغاز کرد. با توجه به تفاوت‌های ماهیتی و ساختاری زبان‌های مبدأ با زبان‌های مقصد و نیز لحاظ عوامل فرهنگی، مترجم ناگزیر به اعمال تغییراتی در ساختار داستان براساس مقصدگرایی خود در راستای بازآفرینی اثر می‌باشد. ترجمه‌ی تسوجی با نثر منشیه‌ای خود نیز از این اصل مبرا نبوده و دارای اضافات داستانی بسیار می‌باشد که گاهی توجه به آن اضافات باعث عبور از چهارچوب اصلی داستان می‌گردد. بنابراین در کتاب حاضر تلاش گردیده تا کنه‌ی داستان‌ها مورد بیان قرار بگیرند و از شروح تکراری پرهیز شود. از این‌رو اشعار به کاررفته در ترجمه‌ی تسوجی، با توجه به ارزشی که دارند، از کتاب حاضر حذف نشده‌اند اما از آن‌جا که آوردن آن در متن داستان باعث دیربایی کنه‌ی داستان می‌شد، در پایان داستان هر صد شب، شعر آن در بخشی مجزا آورده شده است.

سخنان را نتیجه‌ی پریشان حالی شاه‌زمان تصور می‌کند، با برآمدن روز بعد، شاه‌زمان آن واقعه را به او نشان داد. هر دو برادر از غم راه بیابان در پیش گرفتند و در راه دختر زیبایی را دیدند که اسیر عفربیتی شده و برای انتقام گرفتن از آن عفريت که او را از مراسم روز عروسی اش دزدیده بود، در زمان‌هایی که آن عفريت می‌خواييد، با مردان بيگانه هم‌خوابی می‌کرد. چون شهر باز چنین دید از برادرش شاه‌زمان که قصد کرده بود تا یک زندگی عرفانی داشته باشد جدا شده، به قصر خود بازگشته، تمام کنیزان و غلامان خود را اعدام کرده و پس از آن هر شب با دختری باکره ازدواج کرده و صبح‌هنگام او را می‌کشت. سه سال با این منوال گذشت و چون دیگر دختری در شهر نمانده بود، شهرزاد دختر دانای وزیر از پدرش خواست تا اجازه ازدواج با شهر باز را به او بدهد، ابتدا وزیر امتناع کرد، اما شهرزاد اصرار می‌کرد و وزیر ناچار گفت من می‌ترسم تا بر تو آن بدی برسد که به زن دهقان رسید. شهرزاد چگونگی آن حکایت را پرسید.

وزیر گفت مردی در مزرعه خود صاحب یک خر و یک گاو بود، مرد که زبان حیوانات را می‌دانست شبی دید که گاو برای نجات دادن خود از کارهای زیادی که دهقان به او داده از خر راه‌جویی می‌کند؛ و خر به او پند داد که وی روز بعد خود را به بیماری بزند تا دهقان او را به کار نگیرد و به او استراحت بدهد. گاو چنان کرد؛ و دهقان که از آن حکایت آگاه بود، خر را به جای گاو به مزرعه برده و کارهای گاو را خر انجام داد؛ و روز بعد نیز چنان بود. پس، چون خر به طویل بازگشت به گاو گفت شنیده است که دهقان می‌خواهد روز بعد گاو را به خاطر تنبلی اش به قصاب بفروشد. بنابراین، گاو روز بعد دُم راست کرده و به کار خود بازگشت. دهقان از آن خندید و همسرش به او بدین شد. پس دهقان از خشم زنش بیمار شد، تا

این که روزی شنید خروس به خوک می گفت دهقان نمی تواند با زنش برخورد مناسب داشته باشد و اگر همسرش را با چوب بزند او دیگر نسبت به دهقان تندی نخواهد کرد. پس دهقان چنان کرد؛ و همسرش از تندی خود پوزش خواست. حال ای شهرزاد، من می ترسم تو نیز مانند همسر دهقان زخم بخوری. اما شهرزاد نپذیرفته و از خواهرش دنیا زاد خواست تا کمی پیش از دستور شاه شهر باز برای اعدام کردن او به دیدن خواهرش برود و از او شنیدن حکایتی را بخواهد تا این گونه شاه حریص به شنیدن ادامه حکایت بشود و از مرگ او درگذرد. پس دنیا زاد چنان کرد؛ و پادشاه نیز برای شنیدن ادامه حکایت آن شب را از کشتن شهرزاد درگذشت.